

بخش های از متن

پانزده سال آینده

(نمایشنامه مونولوگ)

مهدی کوشکی

مُد شده . قدیم فُکُل زرد بود. امروز لاک سیاه می زدن رو ناخن و شل و
ول راه می رن . با خودت می گی اونایی که موهاشون رو می تراشن اینکاره ان ،
می بینی اونایی که لباسون رو سرخ کردن تا سوراخ دماغ ، بیشتر مشتری دارن . جنس
اینا تو جامعه یعنی فساد ، مگه چین ده بیست سال پیش همه ی معتاداشو ور نداشت
انداخت توی دریا ، دیگه کسی به قبر پدرش می خنده بگه تریاک و مواد مخدر . ما
مینی بوس ، مینی بوس زنان ویژه داریم ، می گیریم دو کوچه بعد ولشون می کنیم که
با خیال راحت خودشون رو تزریق کنن تو جامعه . یه جوری راه می رن ، چرخ و
فلک غلط بکنه اینقدر منظم و با احساس بچرخه . من که هزارساله شبا بی دردسر
می خوابم تو اتوبان یه موخرمایی دیدم از پشت ، نزدیک بود برم تو دیوار . می خواید
جوون مردم مغزش داغون نشه ؟ ما پیریم ، جوون دلش پره گدازه است می خواد
بریزه بیرون ، با یه خنده ممکنه امحاء و احشاش بترکه . با سر تراشیده تا حالا ده
تاشون رو دیدم که گفتن اشتباه گرفتی پدر جان . د من اگه پدر تو بودم خوب
می داشتم گیسات بلند شه بعد با داس می بریدمش ، اون لب گه مالی شدت رو بهم
می دوختم ، نداری که ، از شصت پاهات آویزونت می کردم . میگه شما دهننون آب
می افته خب چشماتون رو درویش کنید. خُب تو اگه خونواده بالا سرت بود که یه
چیزی می نداخت رو سرت تو کوچه سنگسارت می کرد . دولت مصوبه بده دو تا داغ
رو پیشونی اینا گذاشته بشه ، زشت بشن ، ببندنشون جلوی اتوبوس تو شهر بگردونن ،
عبرتی میشه واسه هر بی پدر مادری که میگه جامعه همچین آدمهایی هم می خواد .
الآنه اینطوری شده بخوای خونه ت رو عوض کنی باید اول تحقیق کنی بینی تو در و

همسایگی چند تا زن ویژه زندگی می کنه ، هر جا کم تر بودِ بری ساکن شی اونم با ترس و لرز .

چین گفت معتادا مریض نیستن انگلن باید نابود شن همه شون رو ریخت تو آب . من می گم هر کی پسر مردم رو به هر بهانه ای منحرف کرد قاتله ، دیگه ویژه و غیر ویژه نداره . آخه مگه ما کجای دنیاییم که لباس اینقد تنگ ، پاچه ها بیرون ؟ خُب اگه نشون ندی هرزه خانوم ، جون خودتم در امان می مونه . خفاش شب و محمد بیجه همین چیزهای تنگ رو دیدن چشم و گوششون رو دنیا باز شد . بعضی هاشون جثه دارن قد نخود ، صدا جیغ ، صورت گُّه ، می بینی چند تا جوون مثل سَرو با لب و لوجه آویزن دنبالش دارن راه می رن ، حداقل برای هر کدوم از اون جوونا تا بزرگ شدن صد میلیونی خرج شده ، حیف نیست ؟ دیدم تو خیابون دارن جمعشون می کنن چهار تا پیرمرد و پیرزن جوونی نکرده آخم می کنن و صورتاشون جمع می شه می گن زورتون به این ضعیفه ها می رسه ؟ دِ همینان با من کاری کردن پنجاه و پنج سالِ عمرم داره به ... بی حاصلی می رسه . تموم شده ، رفته . آخر خطم . مگه نفسی هم باقی مونده ؟ پررو ام ، داد می زنم و گرنه یه فوتم کنی پرت می شم تو کوچه با خاک زمین یکی می شم . پسرَم بی خودی عاشق شده ، نباید به من بگه تا راه و چاه جلو پاش بذارم که از بچه گی دارم می دارم ؟ ما الآن مبارزه با اغواگری داریم ، گزارشش رو می دادیم ، حداقل بیست سال واسه این هرزه خانم می بریدن . تحویلش بدم به قانون ؟ سرمو بکنم زیر آب خودمو خفه کنم ، راحت تر نیست ؟ تقصیری نداره . یه بچه ی معصوم رو وردار از سر تا پایین خیابون بگذرون رنگ و حالش عوض نشد بیرش دکتر . جامعه سوخته ، تا دُم دو سه میلیون خیابون گُرد

قیچی نشه ، نمی شه نفس کشید . مگه منم جوون نبودم ؟ همون دوران دیدم چیزیم کمه رفتم تو تن یه دگوری ؟ نه . رفتم اکابر که بسیارمکانی بود مفید و منظم... حیف! جمعش کردن ، وگرنه نظم و ترتیبی که اون موقع تو اکابر وجود داشت هنوز که هنوزه تو هیچ مدرسه ای نیست دختر و پسر پاک و منزه بغل هم می نشستیم . به وقتش تر که هم می خوردیم . تر که ، سلاح نبود هوشیار کننده ای بود که هیچ مخدر و شیطنتی توان مقاومت درمقابلش رو نداشت ... مدرسه پسرم رو می دیدم دیگه ... کلاسها بقدری شلوغ می کنن و تو کار انگولک همدیگن که آدم می ره سر بزنه باید همش پشت و روشو بیاد سر پیری بی حیثیتش نکنن .

بازنشسته شدم ، باز از این حرفا می زنم . پدر خودمم در اومده . دیشب عمداً ساعت رو کوک نکردم ، خواب بمونم ... ۶ توی رختخوابم نشستم ، فکر می کنم شاداب و خوشحال بودم ... عجیبه ! یک روزی همین من که پدرم صبحها با جفت لگد می رفت روشکم از خواب پا نمی شدم ، حالا بلایی سرم اومده که ساعت ۶ بیدار می شم ! نه اینکه از دوران سی ساله خدمتم راضی نباشم ، نه ! از آدمهایی که گذشته شون رو مدام تخریب می کنن متنفرم . انگار هیچ اختیاری نداشتن که این همه خطا رفتن : غلامنژاد ! روز اولی که دیدمش تو صف ثبت نام بودیم ، جلوی شهربانی . بایه ساندویچ از ته صف اومد جلو من وایساد ، به همه گفت رفیقمه ! ساندویچ رو که خوردیم دیدم از نماز و دین حرف می زنه ، رفیق شدیم . آنکاره صبحگاه یادم می رفت جام انجام می داد . بعداً فهمیدم اون بوده ، دیر شده بود وگرنه بلایی سرش می آوردم . من اومده بودم آدمم کنن ، نه اینکه یه آدمی حالا رفیق بخواد مرتب راهم

بندازه ، تاکی ؟ این همه گرگ ریخته ، منتظر غلام نژاد باشم بیاد جمع و جورم
کنه ؟

بندر ، از این خوشگل های مُو بور که می اومدن آفتاب می گرفتن زیاد
بود . خواستیم آلوده نشیم ، جفتمون با هم ازدواج کردیم . جفت مون هم زنهای
مریضی نصیبمون شد . ولی بخاطر درمان که نباید مأمور دولت ، دست به هر کار
ناجوری بزنه . قواعد خدشه ناپذیرن ، اینه که وقتی سر پست هستی دلیلی نداره
موقعیت رو ترک کنی ، حتی بخاطر زنت ، عزیز ترین کس ت که خیلی هم دوش
داری ... این یعنی تخطی . بیست و هشت سالم بود اینهمه خود دار بودم ، حالایه
عجوزه که حالش خراب بوده واسه پسر من چشم می خوابونه ، اونم هول شد و
زندگیمو آتیش زد ! انگار ما از اول پیر بودیم ، جوونی ما که بدتر بود . هرکی هرکی
بود ، هر گُهی می شد خورد . یه دوره ی ترسی بود عجیب ، روز نبود خون رو
آسفالت نبینی ! من چی کار کردم ؟! مقاومت کردم . اوضاع که آرام شد پلیس
قضایی شدم . غلامنژاد تو همون پست شبانه ی کلانتری جا موند . آدم زیاد
مقیدی نبود .

گاهی می گم باختم دلم ضعف می کنه . سریع یه آب می زنم به صورتم
و شاداب پا می شم یه نرمش می کنم و به لوح و درجه هام که نگاه می کنم ، می گم
نه درسته ، اون "کتاب خورده قوانین" رو هم اگه تو بندر عباس گم نمی کردم به
اونم افتخار می کردم . خُب مبارزه است دیگه ! تلفاتم داره . همه می گن خدا زنت
رو گرفت ، خودم که می دونم فقط نداری . دوتا بیمارستان فرنگی می بردمش الان
سُرومرو گنده اینجا نشسته بود . شایدم بهتر که رفت ! می موند چی می دید؟ خواری

منو که بیخود وایمیسم اینهمه حرف می زنم؟ وایسادم که پسر من رو چکار کنم؟ خُب ، عقل و منطق می گه همین الان تلفن رو بردار یه زنگ بزن آگاهی بگو من سروان بردباری هستم می خوام یه قتل رو گزارش بدم! خیابان پلیس کوچه ی صالحیان پلاک ۳. همین الان ثریا بود می گفت چقدر ناجنسی تو. بیچاره خسته شده بود.

می دیدم داره از من پول زیادی می گیره ، نمی پرسیدم. بعد از بازنشستگی قاعده کردم آزاد پرورش پیدا کنه ، هرچند دیگه بزرگ شده بود... تا اینکه از من پنج میلیون پول خواست ... عاشق یه زن هرجایی؟! پسر من؟! ... حالا حرفهای مردم به کنار ، مطمئنم توی پرونده ی این خانم رابطه ی نامشروع با ده تا مرد بالای چهل سال هست . زنیکه هرزه حتماً حشش بوده! ولی مگه مملکت هرکی هرکیه پسر؟ بدون اطلاع من؟ با یه بد کاره؟ بعد بخواد ازت اخاذی کنه با چاقو بکشیش؟ دیدم اومد از توی آشپزخونه یه کارد برداشت ، خُب ، لکاته حتماً تحقیرش کرده بوده حالا هر دلیلی ، نباید تحویلش بدم؟ دیشب گریه ای می کردم! با خودم گفتم آخرین تیر خلاص رو خودم بخورم؟! ... خودم بزمن تو سینه م؟ پسر من باید بمیره ، چرا؟ به جزای زدودن کثافات و فضولات از جامعه.

شاید پسر من بی گناه باشه؟ دیدم خیلی ها بی گناه بودن که با رأی دادگاه زندگی شون سوخت . مادر دیدم زیر چوبه ی دار بوی جیگر سوخته از دهنش زده بیرون! این ضرب المثل اشتباهه ، سر بی گناه رو من دیدم که بالای دار رفته . همه ی شواهد هم درست بوده! حالا هم شواهد درسته! کارد آشپزخونه ی من خونیه . نادیده بگیرم؟ خونشم اینقدر غلیظه سگ پدر به زور الکلم پاک نمی شه ، نه نشون تو تن هر کسی می ره . جوهرشون هزار رنگ می شه . خدا ازش بگذره .

ابراهیم توی راه که داشته می رفته اسماعیل رو سر بیره لابد نصف جون شده . ولی بخاطر رسالتش و دستوری که از بالا داشته راه رو رفته ، حالا من به پیغمبر خدا کاری ندارم ، اون تاوان و امتحان پیامبر خدا بودنش بوده . من این وسط نه با خدا بودم نه کافر ، چکارم ؟ مرید دویست و پنجاه هزار تومان حقوقم با کسر مالیات و حق اولاد . ناصر خسرو که نیستم توی پنجاه سالگی پول و زر و شراب و حکومت رو ول کنم ، شعر بگم ! رفتم تو انباری که تا می تونم ببوسمش بخودم اومدم دیدم زیر مشت و لگدمه و صورتش رو پر خون کردم ! اون هم منی که دست رو مجرم بلند نمی کردم . بدی ش اینه هیچ کاری نمی کنه از چنگ من دریاد . وایمیه مثل گوسفند نظر قربونی فقط زل می زنه . دلم سوخت ، تو دلم گفتم نمی دارم یه مو ازت کم بشه . بعد میام می شینم اینجا میگم سابقه ام چی ؟ سی سال ! خوب میذاشتی من می مردم بعد از مرگم این غلطا رو می کردی ! می مردم بی اینکه بگن فلانی خراب شده بود که مُرد ، داشتیم دیگه ! از یه یارویی شیرینی گرفته بوده ، یه جعبه نون خامه ای هم روش ، هوس می کنه یه دونه می خوره می پره تو گلوش ، در جا می میره رو اسکناها . یه کتاب خوندم تصادفی . نوشته بود قوانین بشر قرارداده . عمداً در انبار رو باز می دارم که بیاد بیرون در ره ، منم خودمو جاش معرفی کنم . نمی ره ، نمی دونم چی از جون منو خودش می خواد ؟ وایمیه فقط تو چشم آدم نگاه می کنه ! یه کلمه هم حرف نمی زنه .

دِ بگو غلط کردم گه خوردم تا منم دلم به رحم بیاد . یا حداقل بگو این هرزه چی کارت کرده بود . بگو بدونم سرحد فاحشگی به کجا کشیده ما بی خبریم ؟ تو فقط بگو دردت چی بود؟ بخدا منتظر یه بشکنم فقط ، یه بشکن که از امشب برم تو خیابون

بگردم گلوی هرپلاسیده ی ناجوری که راه جوونا رو سد می کنه ، بجو آم ، بی صدا می شه خیابونا رو تمیز کرد . تا بخوان بفهمن کی بوده ، من هفتاد سالم شده مُردم . به هیچی این دنیا وابسته نیستم . می شناسم خودمو . به لب برسه به هیچ جون داری رحم نمی کنم . پنجاه و پنج سالت باشه دستات نلرزه هرکاری ازت بر می آد . فقط این پسر زبون باز کنه بگه باکدوم دروغ و کثافتکاری این هزاره از راه بدر شده که بدونم باید از کجا شروع کنم . تر و خشک که نمی شه با هم بسوزن . مملکت قانون داره . بدونم می تونم شروع کنم ، نه شروع می کنم .

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.